

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

عرض شد که بحث در دو مقام هست. مقام اول بررسی وجوهی که ذکر شد به عنوان
نظریه‌هایی برای جمع بین مطلق و مقید و مبانی جمع بین مطلق و مقید و مقام دوم این
هست که حالا صوری که در مطلق و مقید قابل تصویر هست آن صور مهمه مورد ابتلائش
را ببینیم علی ضوء ما اختارناه در آن مبانی باید چه گفت.

خب اما مقام اول که بررسی مبانی تقیید مطلق باشد یا نتیجه التقیید. وجوه عدیده‌ای
گفته شد حالا نه تا، ده تا وجه گفته شد. شاید وجوهی هم در این اثناء تولید بشود، تولد
بشود که باید اضافه بکنیم. چون حصرش عقلی نیست. آن‌ها که بگویم کافی هست و غیر
از آن نیست.

راه اول که شهید صدر بیان فرمود این بود که بگویم حجت طواهر عند العقلاء و قهراً
عند الشارع مقید است و مشروط است به این که اظهري برخلاف آن نباشد. اگر اظهر
بود این جا عمل به ظاهر نمی‌کنند. حداقل در آن بخشی که مخالف با آن اظهر است. در
بخشی که مخالف نیست عمل می‌کنند در بخشی که مخالف با اظهر است عمل نمی‌کنند.

خب قهراً استفاده از این نظریه احتیاج دارد به دو امر دیگر. یکی این که تسلّم به این
کبری که چنین مطلبی حقیقت دارد. و مطلب دوم تسلّم به صغری است و این که بگویم
بله مقید اظهر است از مطلق. بنابراین به مطلق در بخشی که مقید دلالت می‌کند بر آن
دیگه به مطلق عمل نمی‌شود.

اما مطلب اول، آن کبری، این ادعا را ما چه جوری می‌توانیم اثبات بکنیم. و آیا این
واقعیت دارد یا واقعیت ندارد. وجوهی برای احراز این مطلب که مطلب مهمی هم هست.
چون اگر ما قائل بشویم به این که چنین بنای عقلایی وجود دارد دیگه باب مطلق و مقید و
اظهر و ظاهر و نص و ظاهر و این‌ها همه می‌شوند یک چیز. این‌ها دیگه متقابل هم نیستند.
چون شما می‌گویید که اطلاق و تقیید هم از باب این است که آن اظهر است مقید، بر
ظاهر مقدم می‌شود. پس اطلاق و تقیید هم مندرج در باب همان اظهر و ظاهری که بعد
گفتیم می‌آید. یا عام و خاص را هم اگر گفتید آن هم همین است. خاص چون اظهر است.
پس بنابراین این‌ها همه می‌شود. ممکن است تمام این وجوه متعدده‌ای را که قبال هم
شمرديم همه بشوند زیرمجموعه یک امر واحد و آن قاعده اظهر و ظاهر است و نص و
ظاهر است و قول به این که وقتی اظهري وجود داشته باشد، نصی وجود داشته باشد
وقتی اظهر گفتیم دیگه نص به طریق اولی می‌شود. دیگه عمل به ظاهر نمی‌شود.

برای اثبات و احراز این که آیا واقعاً چنین بنایی هست توی عقلاء راه‌هایی وجود دارد. یک

راه این هست که ما از مبنا منشأ بنائات عقلایی پیش بیایم. یعنی از راه یم بفهمیم معلول چیه. از راه علت بفهمیم معلول چیه. از توجه به علت پی ببریم که معلول این علت چیه.

توضیح مطلب این است که بنائات عقلاییه در باب امارات بر تعبد نیست، این جور نیست که همین جوری فقط صرفاً به مصلحت تنظیم امور و سامان دادن به امر تفاهم آمده باشند یک بناهایی همین جور گذاشته باشند که بشود شبیه اعراب‌ها، بناءها، حرکت‌ها. که آن جا هم معلوم نیست که یک پشتوانه دیگری داشته باشد جز همین که رفع را مثلاً برای فاعل قرار داده. البته حالا ممکن است توی کتب ادبی یک چیزهایی هم گفته باشند. یک چیزهای من درآوردی که رفع را برای فاعل قرار داده باشند، نصب را برای چی و جر را برای چی قرار داده باشند. اما توی امارات ظاهر این است که به طریقت است. به خاطر این است که ماوراء را نشان می‌دهد. سرّ این که به خبر ثقه عمل می‌شود چیه؟ چرا عقلاء به خبر ثقه عمل می‌کنند؟ برای این است که خبر ثقه را می‌بینند نوعاً غالباً واقع‌نمایی دارد، اصابه به واقع دارد. چون این خصوصیت را در این اماره می‌بینند آن را حجت کردند. آن را امری قرار دادند که یحتجون به، به خاطر طریقتش هست، به خاطر کاشفیت هست. نه به خاطر این که یک مصلحت ذاتیه‌ای دارد، سببیت غلط است. حتی مصلحت سلوکیه هم غلط است توی عقلاء. برای این‌ها نیست. صرفاً به خاطر این است که واقع را نشان بدهد. اگر به ظواهر هم عمل می‌کنند باز برای خاطر همین است. وقتی یک کسی سخنی می‌گوید به ظواهر کلامش استناد می‌کنند چون این را طریق می‌بینند بر مرادش. از باب طریقتش هست. خب بنابراین وقتی این مسأله برای ما محسوس است، وجدانی است، به خودمان که نگاه می‌کنیم بله همین جور است ما هم من العقلاء هستیم، منهم هستیم. می‌بینیم وجه این است، تعبد و این حرف‌ها در کار نیست. به خاطر طریقتش هست. خب وقتی یک اظهر داریم، یک ظاهر داریم، یک نص داریم، یک ظاهر داریم، کدام این ملاک در آن اوفر است. خب آن که اظهر است ملاک طریقت در آن اشد است، اوفر است تا آن یکی که ظاهر هست. وقتی می‌گوید اعتق رقبه و بعد می‌گوید مثلاً لانعتق رقبه کافره، آیه رقبه کافره کانت این جور دارد در آن صحبت می‌کند خب این اظهر است. در این که ... است. نمی‌خواهد رقبه کافره را. تحریک به آن نمی‌کند. این دلالتش بر این مسائل از این که آن اعتق رقبه دارد دلالت می‌کند بر این که این را هم اراده کرده این آکد است. علاوه بر این که آن دلالتش بر این که رقبه کافره را می‌خواهد از یک سکوت است. که اگر می‌خواست خب تقیید می‌کرد آن جا. اما این جا تصریح است این جا سرمایه‌گذاری کرده، گفته. آن جا سکوت کرده. آن ممکن است روی فراموشی بوده، روی غفلت بوده. اما این که روی غفلت بیاید یک اضافه‌ای بکند یک حرفی را بزند این خیلی مستبعد است. خب این ظهورش اقوی است در کشف از مراد و از خواسته او.

خب حالا بعد از این که فرغنا که این آقا این را گفته، این را هم گفته. این گوینده آن را گفته، این را هم گفته. این‌ها را هم کشکی نگفته، در مقام هزل و کذا و این‌ها نبوده. یک مقصد واقعی داشته و می‌خواسته اراده تفهیمیه داشته و اراده جدیه دارد با این کلماتش چیزی می‌خواهد به مخاطب خودش منتقل بکند بعد از این که این‌ها را هم احراز کردیم دیگه. آن‌ها را هم حالا یا بالقطع یا بالاطمینان یا بنائات عقلایی و ظهور حال این‌ها را احراز کردیم. خب بعد از این که این‌ها را احراز کردیم حالا عقلاء می‌گویند این کلامش طریق هست، نشان می‌دهد که مرادش این است که همه چه مؤمنه چه غیرمؤمنه. اما آن کلامش بیشتر دلالت می‌کند که کافره را نمی‌خواهد. ما هم که حجیت ظواهر را براساس طریقت می‌خواهیم بگویم، براساس کشف می‌خواهیم بگویم. خب این جا معنا دارد که تکیه بکنیم به آن ظاهری که کشفش اقل است و تصرف در این اظهر بکنیم. بنابراین باید

به این کشفش اظهر و کشفش آكد است، ادل است، به این تکیه کنیم و بگویم آن جور. پس بنابراین فلسفه جعل حجت برای ظواهر که طریقت و کاشفیت باشد این اقتضاء می‌کند که عقلاء قانون حجت‌شان را بیابند معلق و مشروط قرار بدهند که ظواهر وقتی متبع است که اظهر برخلافش نباشد. چون اگر اظهر برخلافش بود این ملاکش را از دست می‌دهد و در حقیقت اگر بخواهیم عمیق‌تر هم بگویم ترجیح بلامرجح خواهد بود. ترجیح مرجوح بر راجح خواهد شد که قبیح عقلاً و غیر عقلایی هست که ما ظاهر را بیابیم. و این که شما این جا بگویند که خب نه دست از هر دو برمی‌داریم مگر دوران است؟ مگر الزامی هست؟ اگر یک حرفی زد بعد در قبالش هیچی نبود خب عمل می‌کنیم می‌گویم بله این حجت است. اما اگر در قبالش چیزی بود می‌گویم به درد نمی‌خورد مثل موارد تعارض، تعارض مستقر. چه الزامی بر این جهت داریم. این هم با آن مقدمه‌ای که اشراب کردیم در کلام جوابش داده می‌شود که فرض این است که این گفته. حالا شما در آن جاهایی فرض کنید که خودتان شنیدید از متکلم هر دو را. آن جا را داریم فرض می‌کنیم. خب هر دو را گفته، هازل هم نبوده می‌دانیم هم با این دو کلام می‌خواهد مطلب منتقل بکند. در این موردی که این چیزها مفروض است خب در این موارد... اما در مثل متعارضین آن جا ما راه بر ما بسته است. درسته آن جا حالا یقین هم داشته باشیم هر دو را گفته. راه برای ما آن جا بسته است. چه بگویم؟ اما این جا که یکی دلالتش اقوی و آكد است این جا روشن است که می‌خواهد یکی را بر دیگری قرینه قرار بدهد خب کدام را می‌خواهد قرینه قرار بدهد... حالا به قرینه کار نداریم این اشتباه بود از من. فعلاً به قرینه در این وجه کار نداریم. به این کار داریم که حجت ظهور را مقید می‌کند صرف نظر از این که به قرینه و این‌ها کاری این جا نیست.

خب این یک راه است که ما از تأمل در علت جعل حجت عقلاً پی ببریم که مجعول‌شان چیه. مجعول‌شان عبارت است از یک امر مقید، یک امر معلق. این طور بگویم. این یک بیان.

بیان دوم این هست که بگویم اثبات این که عقلاء بناءشان این هست این از راه تحصیل بناء عقلایی است. یعنی خودمان راه بیفتیم برویم ببینیم که عقلاء این کار را می‌کنند یا نمی‌کنند. مطلق و مقیدها را هی ببینیم، تجربه کنیم، ببینیم آن‌ها چه جور استفاده می‌کنند. چه جور می‌فهمند. خودمان وقتی مطلق می‌گوییم بعد مقید می‌گوییم. مثلاً می‌گوییم به فرزندمان می‌گویم برو نان بگیر حرکت که کرد می‌گویم سنگ بگیر. نان سنگ بگیر. آن چه کار می‌کند؟ آن می‌گوید آن موقع هم که گفته نان لابد همین مقصودش بوده. حالا دارد تقید می‌کند. نمی‌گوید نان سنگگیر مستحب است ما نان بربری را هم می‌گیریم می‌بریم. گفتند می‌گوییم ما حمل بر افضل کردیم. قابل ترک بود. شما ترخیص داده بودید که نان بربری هم بگیریم. چون گفتید نان بگیر. آن نان بگیر اطلاق داشت پس علی‌ضوء آن اطلاق من مخیر بودم سنگ بگیرم، بربری بگیرم، تافتون بگیرم، نان‌های دیگه بگیرم مخیر بودم. شما که بعد گفتید سنگ بگیر این حمل بر افضل می‌شود حالا ترک افضل کردیم. آیا این جور می‌گویند؟ یا نه این بچه که وقتی این را گفت خودش را ملزم می‌بیند نان سنگگیر. و خودش را مسؤول و مؤاخذ می‌بیند و استحقاق مؤاخذه در خودش می‌بیند اگر نان غیر سنگگیر بیاورد می‌گوید بابایم حق دارد به من چیز بگوید. و حال این که اگر افضل بود حق نداشت. ترک افضل که اشکالی ندارد بعد از این که مرخص کرده در آن طرف.

سؤال: ... غفلت داشت.

جواب: حالا همین. حالا بگویند ببینیم چیه. آیا این جور می‌گوید یا نه. می‌گوید نسخ کرد بابایم اول آن جوری گفت ناسخ است. و عقیده‌اش برگشته. این جور می‌گوید؟ یا تقیید می‌کند می‌گوید از اول آن جور.

خب این ادعا این است ادعایی که حالا خیلی هم رایج هست توی کلمات اصولیون ادعای رایج این است که این جاها چی می‌فهمند؟ تقیید می‌فهمند به این معنا که می‌گوید از اول هم از این آن کلامش همین مقصودش بوده. ولی آن موقع نگفته. حالا یا حواسش نبوده بگوید در آدم‌های معمولی. در معصومین علیهم السلام حواس‌شان نبوده نیست یک مصلحه فرمودند. ولی از اول توی سویدا همین بوده توی لفظش نگفته. یکی این که ما این کار را بگویم خودمان توی عقلاء می‌رویم و می‌بینیم این جوری است، این جور می‌فهمند این طوری از این راه تشخیص می‌دهند.

خب این مسأله یک مقداری محل تردید است به خاطر همین که جناب آقای میلانی اشاره کردند که هم در عام و خاص، هم در مطلق و مقید این واقعاً محل تردید است. ولو این که حالا گفته می‌شود خودمان بخواهیم که آیا حمل بر نسخ می‌شود، بر برگشت و بازگشت می‌شود، دست برداشتن از سخن قبل می‌شود.

بله علی‌ایحال عمل طبق دومی است برای این که از امر بین این دو تا خالی نیست که یا تقیید می‌خواهد بکند یا نسخ می‌خواهد بکند. اگر نسخ می‌خواهد بکند عمل باید طبق منسوخ نباشد، طبق ناسخ باشد. آدم نتیجه‌ای که می‌گیرد این هست. شاید به خاطر این باشد که عقلاء این کار را می‌کنند می‌گویند بالاخره این حرف دوم را که زده که همین جوری نگفته که. بالاخره یا از آن حرف قبلی دست برداشته یا می‌خواهد آن را تقیید بکند. و از اول هم همین مقصودش بوده. علی‌ای حال هر کدام باشد وظیفه من الان این است که طبق این دومی عمل کنم. و آن آثاری که شما می‌خواهید بگویند از اول هم این مقصودش بوده است آن آثار که در فقه گرفته می‌شود و در این‌ها نه. بنابراین درسته ما آن که می‌بینیم ... اشکال این است، آن که در خارج ممکن است توی میدان عمل ببینیم این است که علی طبق ثانی عمل می‌کنند. اگر طبق ثانی هم عمل نکرد خودش را مؤاخذ می‌بیند، مستحق للعقاب می‌بیند. این هم درسته اما این عمل لا لسان له، نشان نمی‌دهد برای ما به طور واضح که وجهش چیه؟ وجهش این است که یک محاسبه این چینی می‌کنند یعنی سه وجه احتمال دارد، یک؛ این که حتماً می‌گویند تقیید است کما یدعیه غیر واحد. تقیید است. یک احتمال این است که می‌گویند منسوخ قبلی و این ناسخ است. این هم یک احتمال است که توی بعضی کلمات، نادراً توی بعضی کلمات اصولیین به آن اشاره شده به عنوان بعض الاعاظم. حالا توی بعضی کلمات من دیدم بعض الاعاظم فرمودند حالا آن بعض الاعاظم مصداقش کیه نمی‌دانم شاید مثلاً آقای آقا ضیاء رضوان الله علیه توی بعضی از کلمات‌شان باشد.

این هم احتمال دوم، احتمال سوم این است که نه این عمل عقلایی که ما در خارج می‌بینیم براساس یک محاسبه قضیه مانعة الخلو است. می‌گوید من نمی‌دانم بعد این که گفته این امر این گوینده از دو حال خارج نیست. یا تقیید است یا نسخ است. علی‌ای حال من باید طبق دوم عمل بکنم. نه بنا می‌گذارد بر نسخ، لیس الا. نه بنا می‌گذارد بر تقیید، لیس الا می‌گوید این امرش مردد بین الامرین است ولی نتیجه‌اش چه آن باشد چه این باشد این است که من باید طبق دوم عمل بکنم. این است که می‌رود طبق دوم عمل می‌کند.

سؤال: طبق این سه تا که این بیان اول درست نمی‌شود. ما دنبال این بودیم که این حجیت را درست بکنیم که ظواهر وقتی حجت هستند که اظهار بر خلافشان نباشد.

جواب: همین دیگه. این می‌گوید آقا این جوری است. چرا؟ با این که آن نان بگیر مطلق بود، ظهورش اطلاقی بود الان طبق آن عمل نمی‌کند. چرا؟ چون برخلافش یک چیزی آمده.

سؤال: نه آخه این سه مورد را فرمودید تغییر این بیان...

جواب: نه حالا این مقام اشکال بود. آن به این استدلال می‌کند می‌گوید تو خارج بین این است. می‌گوییم نه، این دلیل نمی‌شود بر این که جهت. این امرش مردد است که آیا چون ظاهری برخلاف او اظهار هست عمل نمی‌کنند، همین قانون این است یا نه این جا احتمال می‌دهند که تقیید باشد. از باب تقیید باشد احتمال می‌دهند از باب نسخ باشد. و حتماً این است یا نه از باب این که یک محاسبه این چنینی می‌کنند إما این است، إما آن است. پس نتیجه این است که ما به این عمل باید بکنیم.

سؤال: خب اگر مقید اول باشد بعداً مطلق را بگوید این جا چی؟

جواب: آره آن جا یک خرده اشکالش بیشتر است. اول مقید گفته. حالا گفته مثلاً نان سنگک بگیر. حالا دارد می‌رود بگوید نان بگیر. یک وقت این نان بگیر عنوان مشیر است، یعنی همان که به تو گفتم مثل الف و لام عهد می‌ماند. یعنی همان را که گفتم برو دنبالش. حالا دیگه بند و بیلش را نمی‌گوید. یک وقت نه می‌بینیم که فکرش را کرده شاید نانویی سنگک بسته باشد یا حالا دور باشد می‌گوید نان بگیر، این نسخ است. این جا دیگه احتمال تقیید. پس یا عنوان مشیر است یا نه باز هم تقیید است. می‌گوید نان بگیر اعتماد می‌کند بر قیدش که آن حرف قبلی که زده. بالاخره آن جا هم این احتمالات وجود دارد.

این یک راه. راه دوم برای احراز ...

سؤال: سوم.

جهت سوم آره. اگر آن اولی را. آن اولی این بود که ما از راه علت پی ببریم. آن اولی قوی‌ای است در نزد ما حالا باز فعلاً می‌گوییم قوت دارد آن اولی.

سؤال: این وجه اول که به خاطر اظهاریت مقدم است در این جا اصلاً نمی‌آید دیگه.

جواب: چرا؟ اگر عنوان مشیر نباشد تقیید می‌کند دیگه، می‌گوید اظهار است تقیید می‌کند. جلو باشد.

سؤال: حاج آقا توی این معاملات می‌فرمایید سه تا احتمال است احتمال چهارمی نمی‌تواند باشد. همان مراد مطلق است آن جا خب این از باب فقط بیان فرد افضل و اکمل آمده باشد واقعاً این جوری هست گاهی اوقات توی عرف این مسأله پیش می‌آید... طرف می‌گوید نان بگیر بعد می‌گوید....

جواب: بله یک جوابش هم این است ببینید آن جاها را داریم صحبت می‌کنیم که ظاهرش حالش این است که حکم الزامی دارد می‌گوید. در هر دو دارد حکم الزامی می‌گوید.

و اما راه دیگر این است که ما می‌گوییم آقا ما خودمان نمی‌فهمیم چه کار کنیم. متحیریم بناء عقلاء بر چه. این را نمی‌دانیم اما به شهادت شهود و بزرگانی که دارند ... می‌کنند آقا بناء عقلاء این است. و خیلی بزرگان هستند که این را می‌گویند، می‌گویند بنای عقلاء این است. پر است کتاب‌های فقهی. حالا من دو تا نمونه را بخوانم که تصریح کردند.

یکی در منتقى صفحه 307. و بناء العرف و العقلاء، جلد هفتم، صفحه 307. ببخشید جلد هفتم، صفحه 300.

و بناء العرف و العقلاء على تقييد حجة الظاهر فى الكشف عن المراد الجدى بما إذا لم يقم دليلٌ أظهر منه، فإنّ الظاهر يؤخر عن مقام الحجة و يقدم الأظهر، فلا يكون حينئذ بين المقيد و المطلق تدافعٌ فى مقام الحجة عرفاً، لأنّ المقيد هو المقدم، فلا تعارض بينهما.

خب ایشان دارد می‌گوید بناء عرف و عقلاء بر این است. این اخبار دارد می‌کند، این بناء بر این است.

یا در صفحه 301، المورد الخامس آن جا می‌فرماید:

و الكلام فيه يتضح مما سبق من بيان أنّ حجة الظاهر مقيدة بما إذا لم يقم ما هو أقوى منه ظهوراً، (اقوى ظهوراً در کار نباشد) فورود النص أو الأظهر يوجب خروج الظاهر عن موضوع الحجة فلا يكون بينهما تدافعٌ فى هذا المقام.

این را هم آن جا تصریح کرده. پس یکی از قائلین به همان فرضیه اول صاحب منتقى است.

سؤال: آخوند.

جواب: آخوند حالا مردد است که این را می‌خواهد بگوید یا آن بعدی را می‌خواهد بگوید. اما این‌ها دیگه تصریح کردند کلام‌شان مردد نیست.

یا شهید صدر در بحوث جلد هفت، صفحه 199 فرموده:

قد ذهبوا فيه إلى تقديم الأظهر على الظاهر فى الحجة...

می‌گوید علماء، اصولیون ذهبوا الى تقديم الاظهر على الظاهر فى الحجة این‌ها معتقد به این هستند و ما وقتی به کلمات این‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم غیر واحدی از این‌ها می‌گویند که از باب این که خب جمع عرفی است. این جمع عرفی است. من انحاء الجموع العرفیه است. خب پس آن‌ها هم دارند این شهادت را می‌دهند ما بگوییم از شهادت آن‌ها برای ما ثابت می‌شود.

خب این هم احتیاج دارد اولاً معارض دارد، این شهادت معارض هم دارد که می‌گویند نه. می‌گویند مشکوک است، این جور معلوم نیست باشد. البته این طرف اکثر است. آن‌هایی که می‌گویند این جمع عرفی است و فلان است عددشان بیشتر است و لکن آدم‌های قوی‌ای هم هستند که آن ور را می‌گویند. و این قاعده را قبول ندارند.

علاوه بر این که آیا... که قبلاً هم یک دفعه دیگه بحث کردیم به خصوص شاید تو... که آیا این گفته‌ها، این شهادت‌ها حجت است یا حجت نیست. این‌ها شهادت‌های حسی است یا

نه حدسی است، یا محتمل الحس و الحدس است. این‌ها دیگه بحث‌هایی است که مهم هم هست این بحث که آیا یک فقیه، یک اصولی می‌تواند توی این موارد برای اثبات این امور به شهادت اقرن خودش، فقهای دیگر، اصولیون دیگر، همکارانش در فقه یا در اصول به آن‌ها اتکاء کند. می‌شود بگو ما ... اجتماع امرین جایز است یا نه. آخوند کارش را کرده می‌گوید جایز نیست مثلاً. ما می‌گوییم نیست. دیگه ما برای چی به خودمان زحمت بدهیم. ایشان زحمتش را کشیده می‌گوید نیست. ما این مسأله را از ایشان اخذ می‌کنیم می‌رویم توی فقه از آن استفاده می‌کنیم. این یک وقت می‌گوییم از باب تقلید این کار را می‌کنیم یک وقت می‌گوییم نه از باب تقلید نیست. از باب این است که این طریق است و مثل خبر واحد می‌ماند که شارع آن را حجت قرار داده. که البته این دومی هم شاید واقعش به همان تقلید دیگه برگردد در این موارد، نه چیز دیگری. خب این بحث مفصلی دارد ما ارجاع می‌دهیم به آن حرف‌هایی که آن جا زدیم و نتیجه خلاصه این شد که اشکال ندارد، ما گفتیم اشکالی ندارد و می‌شود تقلید کرد در این موارد در صورتی که انسان خلافش را جازم نباشد. و معارض هم نداشته باشد اشکالی ندارد فلذا بعضی از فضلا هم هستند که می‌گویند ما در رجال اصلاً همین کار را الان می‌کنیم. هیچ راه دیگه‌ای نداریم می‌گوییم ما تقلید از نجاشی می‌کنیم. می‌گوید ثقة ما هم می‌گوییم ثقة تقلیداً.

سؤال: معارض نباشد یعنی چی؟

جواب: آره دیگه یعنی مثلاً این‌ها دارند می‌گویند معنای عرف این است آقای آقا ضیاء می‌گوید بناء عرف بر این نیست.

سؤال: ...

جواب: آهان وقتی معارض داشته باشد نمی‌شود. مگر توی آن معارض هم شما بروید آن جا باز اگر شهداء اکثراً یک طرف بودند، اقل یک طرف بودند بگوییم که بنای عقلاء بر این است که آن اکثر را مقدم می‌داریم. ولی در عین حال خب این خالی از دغدغه و مناقشه نیست.

سؤال: ...

جواب: آره.

و اما راه دیگر:

راه دیگر این است که شهید صدر توی بعضی عباراتش.... این جا نفرموده اما این را توی قرینه متصله فرموده قابل تسری به این جا هم هست. آن فرمایشی که آن جا فرموده و آن این است که این جور بگوییم، بگوییم نوع عقلاء یک تعهدی دارند. و آن تعهدشان این است که اگر دو تا حرف بزنند که یکی‌اش ظاهر است یکی‌اش اظهر است مراد جدی‌شان طبق آن اظهر است.

أو يقال بوجود غلبةٍ نوعيةٍ ابتدائاً في أن المتكلم المتعهد بارادة المعنى من كلامه جداً.

متکلمی که متعهد است به این که یک معنای جدی اراده کند. توی مقام هزل نیست، توی مقام تصحیح خلق نیست، توی مقام تمرین یاد گرفتن یک جمله یا واژه نیست. نه، متکلمی که متعهد است به اراده معنا از کلامش جداً غلبه نوعیه بر چیه؟ این است که:

يكون قاصداً للمعنى الاظهر في موارد الصدور كلامين مختلفين منه و بذلك ينقعد الظهور التصديق النهائي على طبق الاظهر.

چون چنین تعهدی غالباً دارند دیگره. طبق تعهد خودش می‌گوییم این اظهر را اراده کرده. خب غلبه نوعاً غالباً مردم این جوری هستند که این تعهد را دارند. بعد این شخصی هم که صحبت می‌کند ظاهر حالش این است که از نوع تبعیت می‌کنند، همان ممثلاً را دارد. بنابراین به خاطر این بگوییم که این ظاهر حال این می‌گوید یسلاً مسلک النوع و النوع يتعهدون، تعهد دارند به این اگر دو کلام بگویند که یکی‌اش اظهر است مراد جدی‌شان طبق اظهر است. فهذا الشخص که دو کلام گفته یکی‌اش ظاهر است یکی اظهر است طبق آن تعهدی که ما کشف کردیم باید بگوییم اظهر را اراده کرده است. پس چی می‌شود؟ ظهور جدی برای... ظهور جدی تصدیقی ثانی برای چی محقق می‌شود اصلاً؟ برای اظهر. این هم یک راهی است منتها این را توجه می‌فرمایید این راه اگر درست باشد حالا این آن کبری را بحرفه اثبات نکرده. کبری چی بود؟ حجت ظهور یعنی یک مدلول تصدیقی منعقد شده‌ای داریم می‌خواهیم بگوییم حالا که اظهر در مقابلش هست این حجت ندارد. چون مقید است. این بیان می‌گوید اصلاً از برای ظاهر ظهوری دلالت تصدیقیه ثانیه‌ای اصلاً محقق نمی‌شود طبق آن تعهدش. یعنی با توجه به آن تعهدش ما نمی‌توانیم باور کنیم که الان از این ظاهر را اراده کرده است. چون خلاف تعهدش هست. تعهدش این است که اگر اظهري باشد مراد جدی‌اش طبق اظهر باشد. اگر ظاهر را اراده کرده باشد خلف تعهدش هست. پس بنابراین اصلاً دلالت تصدیقیه و ظهور تصدیقیه ثانیه برای ظاهر محقق نمی‌شود. و این آن وقت همانی می‌شود که شیخ می‌فرماید که بله مطلق وقتی درست می‌شود که حتی منفصلاً مقیدی نباشد نه این راه. خب این یک مطلبی است حالا ان شاء الله باید دنبال کنیم این‌ها را. این‌ها یک بحث‌هایی که کمتر روی آن آقایان حرف زدند. این‌ها را مسلمات گرفتند بعداً مشکل درست شده حالا. همین طور فقط ادعا شده این عقلاء این کار را می‌کنند.

و صلى الله على محمد و آل محمد.